




Iranian Shahriar: Abū Ḥanīfa Dīnawarī's Perspective On the Public Legitimacy of a King

Sayyed Abolfazl Razavi¹ 

1. Department of History, Faculty of Literature and Humanities, Kharazmi University, Tehran, Iran.
Abolfazlrazavi@khu.ac.ir

Article Info

Article type:
Research Article

Article history:
Received: 01 January 2023
Received in revised form: 3
June 2023
Accepted: 23 January 2024
Published online: 10
February 2024

Keywords:
Abū Ḥanīfa Dīnawarī,
Legitimacy of a King,
Shah,
Shahriar,
the royal farrah.

ABSTRACT

By reflecting on the myths and pivotal moments in Iranian history, it becomes apparent that in the establishment of the power structure and the Legitimacy of the kings, consideration for the people and a commitment to justice for the welfare played a significant role, and the divine *Farrah* confirmed the principles of royal *Farrah*. As long as the king was on the side of the people and focused on their needs, he possessed the required nobility and authority. In this perspective, the establishment of the royal institution was the outcome of public action and consensus, and the power system had a traditional nature and a sacred significance. The support of the residents of Iranshahr for the fair and wise king contributed to the reduction of his power, while the tyranny and animosity of the people also played a significant role in his decline. Based on this premise, the present article takes a descriptive-analytical approach to examine the public Legitimacy of the government and the function of the royal institution in Iran. It reflects on this issue from the perspective of the historian Abū Ḥanīfa Dīnawarī. According to the Iranian historiography of Abū Ḥanīfa Dīnawarī, it appears that the historian, as one of the early Islamic historiographers, documented the events related to the interaction between society and the government, emphasizing the importance of rulers paying attention to the needs of the people. He explains the harmony of society and the government in a mythological manner, highlighting the position of the people and the secular-sacred aspect of the government.

Cite this article: Razavi, S A. (2024). Iranian Shahriar: Abū Ḥanīfa Dīnawarī's Perspective on the Public Legitimacy of a King. *Iranian Journal for the History of Islamic Civilization*, 56(1), 63-80
DOI: 10.22059/jhic.2024.352888.654389



© The Author(s).

DOI: 10.22059/jhic.2024.352888.654389

Publisher: University of Tehran Press.

شهریار ایرانی و جایگاه مردمی حکومت در باور ابوحنیفه دینوری

سید ابوالفضل رضوی^۱

۱. گروه تاریخ، دانشگاه خوارزمی، تهران، ایران، رایانامه: Abolfazlrazavi@khu.ac.ir

اطلاعات مقاله	چکیده
نوع مقاله: مقاله پژوهشی	با تأملی در اسطوره‌ها و البته برهه‌هایی از تاریخ ایران، چنین به نظر می‌رسد که اهتمام به مردم و اعتنای به دادگری در جهت مصالح رعیت، در تکوین نظام قدرت و جایگاه مشروع پادشاهان سهم به‌سزایی داشت و فره ایرانی، موجبات فره شاهی را فراهم می‌آورد. شاه تا زمانی که در کنار مردم و مردم‌مدار بود از فره‌مندی و اقتدار لازم برخوردار بود. در این نگاه، پیدایش نهاد شاهی، برآیند کنش و جمع‌آرای مردمی بود و نظام قدرت ماهیتی عرفی و در ادامه هاله‌ی قدسی داشت. اقبال جمعی ساکنان ایرانشهر به شاه دادگر و خردمند در مانایی قدرت او مؤثر بود و ادبار و بغض مردمی نیز در زوال جایگاه او، سهمی اثرگذار داشت. بر این اساس، نوشتار حاضر با رویکرد توصیفی - تحلیلی، ضمن بررسی جایگاه مردمی حکومت و کارکرد نهاد شاهی در ایران، این مسئله را در بینش تاریخ‌نگارانه ابوحنیفه دینوری مورد تأمل قرار می‌دهد. براساس انگاره‌های ایرانی در تاریخ‌نگاری ابوحنیفه دینوری، به نظر می‌رسد مورخ مذکور، به‌عنوان یکی از پیشگامان تاریخ‌نگاری اسلامی، با ابتنای به ضرورت اعتنای به مردم از سوی حاکمان، مناسبات جامعه و حکومت را رخدادگویی کرده است. دینوری در وجه اسطوره‌ای، هم‌نوایی جامعه و حکومت را به‌نحوی تبیین می‌کند که جایگاه مردمی و وجاهت عرفی - قدسی حکومت در آن مبرهن است. افزون بر آن در ساحت تاریخی نیز انگاره‌های هم‌گرایانه قابل توجهی در تاریخ‌نگاری خود ارائه می‌دهد.
تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۱۰/۰۷ تاریخ بازنگری: ۱۴۰۲/۰۳/۱۳ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۱۱/۰۳ تاریخ انتشار: ۱۴۰۲/۱۱/۲۱	
کلید واژه‌ها: ابوحنیفه دینوری، ایران، ایرانشهر، حکومت، شاه، فره ایرانی، فره شاهی.	

استناد: رضوی، سید ابوالفضل (۱۴۰۲). شهریار ایرانی و جایگاه مردمی حکومت در باور ابوحنیفه دینوری. پژوهشنامه تاریخ تمدن اسلامی، ۵۶ (۱)، ۸۰-۶۳
DOI: 10.22059/jhic.2024.352888.654389



© نویسندگان.
DOI: 10.22059/jhic.2024.352888.654389

ناشر: مؤسسه انتشارات دانشگاه تهران.

مقدمه

اهتمام به جامعه و میزان اعتنای به رعایا، یکی از مهم‌ترین مبانی مشروعیت‌بخش حکومت‌هاست که در همه ادوار تاریخ مطرح بوده است. صرف‌نظر از تبیین جایگاه مردم در تکوین و تحول نظام‌های سیاسی در دوران مدرن که با تعابیر مختلف در لوای نظریه قرارداد اجتماعی و مرام‌های متقارن با دموکراسی طرح و بسط یافته‌است، در گذشته‌های دور نیز مبنای تقسیم‌بندی انواع حکومت‌ها مبتنی بر ماهیت مناسبات آنها با جامعه بوده و سهم مردمی حکومت‌ها را ارج می‌نهاده است.

در زمان‌های گذشته، فیلسوفان، فقها، متکلمان و عالمان اخلاق، عمده نظریه‌پردازی‌ها درباره حکومت و جایگاه مردمی آن را مطرح کرده و با تقسیم‌بندی و طرح مباحث نظری به این مهم پرداخته‌اند. با وجود این، مورخان نیز به‌عنوان کسانی که رخدادهای هر عصر را براساس دانش و بینش خود رخدادهایی کرده‌اند، به مناسبات جامعه و حکومت بی‌تفاوت نبوده و دست‌کم در قالب بیان مصادیق به این مسئله پرداخته‌اند. در این میان، برخی مورخان که باریک‌بینی بیشتری داشته و براساس علقه‌های سیاسی و فرهنگی خویش به جایگاه مردمی حکومت اهتمام بیشتری داشته‌اند، در ارائه مصادیق، کارآمدتر ظاهر شده‌اند؛ از جمله این مورخان می‌توان از ابوحنیفه صاحب اخبار الطوال نام برد که براساس شرایط تاریخی در شرح تاریخ اسلام و ایران برجسته عمل کرده است و با مبنا قرار دادن مفاهیم «ایران» و «ایرانی»، در برداشت‌های اسطوره‌ای و تاریخی، سهم ایرانیان را در روند تکوین و تداوم حکومت مهم تلقی می‌کند. بر این اساس، نوشتار حاضر با بررسی مختصر جایگاه حکومت و ابتدای مردمی آن در ایران در دو بعد اسطوره‌ای و تاریخی و مروری بر زمانه و زندگی دینوری، نخست به‌انگاره‌های ایرانی در نظرگاه دینوری اشاره داشته و در ادامه برخی از گزارش‌های وی را درباره مناسبات جامعه و حکومت و جایگاه مردم در حکومتداری ایران قبل از اسلام (عهد شاهنشاهی ساسانیان) بررسی می‌کند.

بیان مسئله

ابوحنیفه دینوری، اندیشمند بزرگی است که در قرن سوم هجری، زمانه فتور جایگاه سیاسی ایرانیان در دستگاه خلافت عباسی و البته عهد رونق فعالیت‌های فکری- فرهنگی ایشان برای اثبات برتری جایگاه و کارکرد خویش زندگی می‌کرد. علاوه بر آثار متعددی که برای این مورخ بزرگ برشمردند، بینش و روش تاریخ‌نگارانه وی نیز منحصر به فرد است. اگر بینش تاریخی، نگرش به تاریخ از حیث غلبه مبانی و انگاره‌های اندیشه‌ای اثرگذار در سنخ ارتباط مورخ با تاریخ و ارائه برداشت تاریخی وی قلمداد شود، به نظر می‌رسد بخش قابل توجهی از انگاره‌های تاریخ‌نگارانه دینوری برپایه زیست‌بوم ایرانی و تلاش برای احیا و تقویت هویت ایرانی تفسیرپذیر است. انگاره‌های مورد نظر که در چارچوب به‌کارگیری مفاهیم و ساختار

روایتی ویژه دینوری، تاریخ‌نگاری وی را جهت داده است؛ از اهتمام او به مفاهیم «ایران، ایرانشهر، شاه، شاه شاهان، دهگانان، مردم ایران، ایرانیان و...» گرفته تا پرداختن به تاریخ با روایتی که وجه ایرانی آن بر تاریخ عالم و در مواردی تاریخ مسلمانان غلبه دارد، بینش تاریخ‌نگارانه‌ای را عرضه می‌دارد که برای مخاطب امروزی جامعه ایرانی قابل تأمل است. در همین راستا، نوشتار حاضر می‌کوشد ضمن اشاره به اتکاهای ایرانی در تاریخ‌نگاری دینوری و اشاره به برخی از مؤلفه‌های آن در دو ساحت اسطوره‌ای و تاریخی به این پرسش‌ها پاسخ دهد که در قرائت دینوری از تاریخ قبل از اسلام، «مردم» ایران در مناسبات میان جامعه و حکومت، به‌ویژه مقوله مشروعیت قدرت شاهان چه جایگاهی داشته‌اند و آیا می‌توان فهمندی شاهان را به نحو دیگری تفسیر کرد تا ماهیت مردمی‌تر قدرت روشن و روند مشروعیت قدرت از مفهومی قدسی - عرفی به مفهومی عرفی - قدسی تفسیر شود؟

پیشینه تحقیق

صرف نظر از پژوهش‌های مبسوط و قابل تأملی که درباره اندیشه سیاسی در ایران و جایگاه و کارکرد شاه آرمانی و آرمانشهر ایرانی صورت گرفته (برای نمونه: مجتبایی، ۱۳۵۲؛ یشت‌ها، ۲۵۳۶؛ رستم‌وندی، ۱۳۸۸؛ ثاقب‌فر، ۱۳۷۷؛ طباطبایی، ۱۳۸۵) و همین‌طور، آنچه درباره ابوحنیفه دینوری و بینش و روش تاریخ‌نگارانه وی انجام شده است (نک: آیین‌وند، ۱۳۷۷؛ ۱۳۸۱/۱-۱۴۱؛ محمدی، ۱۳۷۹؛ ۱۷۵؛ خضر، ۱۳۸۶؛ ۱۸۴-۱۸۶؛ روزنتال؛ ۱۳۶۶؛ ۱۵۵/۱؛ زین‌العابدینی، ۱۳۸۸؛ ۲۰۶-۲۰۹). از حیث نزدیکی نگاه حاکم بر این نوشتار می‌توان به یک کتاب و یک مقاله اشاره داشت. شهرام جلیلیان در مقاله «ایران‌گرایی در اخبار الطوال ابوحنیفه دینوری»، ضمن اشاره به خودآگاهی ملی ایرانیان و به تبع آن دینوری، مروری بر اهمیت و جایگاه اخبار الطوال داشته و در ادامه با ذکر مصادیق، ایران‌گرایی دینوری را تبیین و تفسیر کرده است (جلیلیان، ۱۳۹۱؛ ۲۵-۴۲). صادق حیدری‌نیا در کتاب *شهریار ایرانی، دیباچه‌ای بر نظریه‌ی سیاست در ایران*، در سه فصل، جایگاه و کارکرد شاه و ماهیت شهنشاهی وی را در ایرانشهر اسطوره‌ای و تاریخی بررسی کرده و نظرگاه ارزنده‌ای ارائه می‌دهد (حیدری‌نیا، ۱۳۸۶). مسئله اصلی این نوشتار با تأکید بر ماهیت قراردادی حکومت و ابتنای مردمی آن با نگاه نویسندگان مذکور تفاوت‌هایی دارد، اما از مطالب آنها استفاده مطلوب کرده است.

سامان اجتماعی و کارکرد نظام حکومتی در ایران

سامان اجتماعی در ایران با مفهوم «ایرانشهر» و کارآمدی آن در سه وجه: «ایران جغرافیایی»، «ایران سیاسی» و «ایران فرهنگی» تقارن پیدا می‌کند. ایران جغرافیایی در برداشتی سرشار از معانی اسطوره‌ای -

تاریخی، بر ضرورت انسجام جغرافیای سیاسی تأکید دارد و همه ساکنان ایران‌شهر را در برمی‌گیرد. در این برداشت، مباحث اختلاف‌انگیز قومی و مذهبی کنار می‌رود و در ایران‌شهر هضم می‌شود. مباحث اعتقادی، عامل وفاق ساکنان ایران‌شهر است و بر ضرورت مدارا با دیگر ایرانیان غیر هم‌مسلك تأکید دارد. این در حالی است که مذهب به‌عنوان جریانی از تفکر دینی است که نمی‌تواند و نباید به‌حکومت دینی و همین‌طور هویت ایرانی آسیبی وارد کند. ایران جغرافیایی، اگرچه حسب تحولات تاریخی قبض و بسط‌هایی داشته، بر پایه نگرشی اسطوره‌ای - حماسی همواره سرحدات مشخصی داشته است. جغرافیای ایران با پیش‌زمینه‌های اسطوره‌ای، قلمرویی بهین و همواره مورد ادعای دشمنان غربی و شرقی بود که در برداشت اسطوره‌ای به ایرجی عطا شده بود که شخصیتی نیک‌سیرت داشت و در جوف نام خود، آزادگی و جوانمردی داشت و نام او با واژه ایران در معنای آزادگی و نجابت گره خورده بود (مشکور، ۱۳۶۳: ۸۲-۸۳). صرف‌نظر از اینکه جغرافیای سیاسی ایران در هر عصر چه حدود و ثغوری داشت، «ایران فرهنگی» برآیند مؤلفه‌ها و علقه‌های مشترک ساکنان ایران‌شهر بود که حول محور عدالت، امنیت، خردورزی، دین‌پروری، درست‌کرداری، هنرمندی و فرهنگ‌اندیشی تمایز پیدا می‌کرد. (نک: اوستا، گاهان، هات ۳۰، بندهای ۳-۶؛ دین‌کرد، ۱۳۸۴: کتاب ۳، دفتر ۱، کرد ۹۶؛ عهد ارشیر، ۱۳۴۸: ۱۱۱-۱۱۲؛ مهر، ۱۳۸۴: ۶۰-۶۱). نظر به دگرگونی‌های تاریخی، فراز و فرودهایی که در جایگاه و حدود و ثغور ایران سیاسی حاصل می‌شد، این وجه از مفهوم ایران در حکم بن‌مایه هویت ایرانی در عرصه فرهنگ و ادب تداوم بیشتری داشت و اصل محوری اندیشه حافظان فرهنگی ایران و رجال در مصدر کار بود، به‌ویژه در بخش اعظمی از تاریخ ایران پس از اسلام که استقلال سیاسی و حاکمیت سرزمینی به‌معنای پیشین آن وجود نداشت، این وجه فرهنگی به‌عنوان نظامی سرلوحی در دستور کار فرهیختگان ایرانی بود و در دو وجه اندیشه (در بطن منابع تاریخی و تاریخ‌نگاری) و عمل (در متن جامعه و دستور کار عمله دیوان) آن را ارج می‌نهادند. (برای نمونه نک: فردوسی، ۱۳۸۸: ۱^{طبری}؛ ۵۷۰۵-۵۶۹۲، در ذکر نامه طاهر بن حسین؛ مجمل‌التواریخ و القصص، ۱۳۱۸: ۳۵۳؛ شبانکاره‌ای، ۱۳۶۳: ۳۹ در ذکر پندنامه سبکتگین؛ نظام الملک، ۱۳۸۴: ۸-۵؛ غزالی، ۱۳۵۱: ۱۶۲-۱۶۱).

۱. بی‌اعتنایی به داد و پیامدهای آن برای جامعه و حکومت به‌عنوان بخش مهمی از اندیشه ایران‌شهری و ایران فرهنگی به‌کرات در اشعار فردوسی تعین یافته است؛ برای نمونه

بگردد برو پادشاهی و بخت (فردوسی، ۵ / ۸۳، بیت ۷۹)	چو خسرو به بیداد کرد درخت
همه نیکویی‌ها شود در نهان (فردوسی، ۳ / ۷۷۰، بیت ۷۷۸).	زبیدادی شهریار جهان
که چون شاه را دل بیچند ز داد	چنین گفت نوشین روان قباد
ستاره نخواند ورا نیز شاه	کند چرخ منشور او را سپاه
چو درد دل بیگناهان بود (فردوسی، ۷ / ۱۰۸، ابیات ۲۹-۳۱).	ستم نامه عزل شاهان بود
جهان پر زگرم و تباهی کند (فردوسی، ۸ / ۱۹۰، بیت ۲۸۸۲).	چو بیدادگر پادشاهی کند

«ایران سیاسی»، مؤید نظام حکومتی مبتنی بر رویکرد متمرکز در اداره سیاست، اقتصاد، تأمین امنیت و اهتمام به مصالح مردم و بقای جامعه در پرتو نیک‌سیرتی، خردورزی، دادگری و البته نژادگی و فرهنگ‌مندی فرمانروایان، در حکم باز نمود عملی مؤلفه‌های ایران فرهنگی بود. شاه یا شاهنشاه، نماد و نماینده اجرایی آحاد ایرانشهر بود که در پرتو تأیید و متناسب با مصالح ایشان، مشی کیانی و وجهت مردمی داشت. اندیشه و سلوک شاه، مصداق درهم تنیدگی سه وجه جغرافیایی، فرهنگی و سیاسی ایرانشهر و جلوه‌گاه نظامی اخلاقی و اجتماعی بود که وجه مردمی آن پررنگ و وجهت اجتماعی آن تعیین‌کننده بود. اگر درهم تنیدگی سه وجه مذکور در حکم نظام اجتماعی و جایگاه و کارکرد شاه و هیأت حاکمه در حکم کارآمدی نظام سیاسی تلقی شود، اهتمام به جایگاه مردمی به‌عنوان زمینه‌ساز مشروعیت شاه ضرورتی گریزناپذیر است که در دو ساحت اسطوره‌ای - تاریخی قابل بررسی است.

جایگاه مردمی شاه و فرهنگ حکومت

خردمندی، نیک‌سیرتی، درست‌کرداری، دین‌پروری و مهم‌تر دادگری به‌عنوان باز نمود هویت و شاکله فرهنگ سیاسی ایران در پندار و کردار شاهان فرهمند و برخوردار از نیروی ایزدی قابل پیگیری است. مشروعیت و جایگاه قانونی شاهان ایرانی در گرو برخوردار از فره‌شاهی بود و نژادگی و پشت کیانی آنها از این حیث نمود پیدا می‌کرد (یشت‌ها، ۲۵۳۶: ۲ / ۳۳۱-۳۳۵؛ گات‌ها، ۱۳۸۴: ۱۰۱). با وجود این، نه نژادگی مذکور و نه همراهی فره و تلاش برای تحقق «آشه» (قانون راستی) پایدار نمی‌نمود؛ از این‌رو، صفتی اکتسابی و امتیازی عاریتی بود؛ عاریتی که ماندگاری آن به دادورزی در حکم سرجمع ویژگی‌های شاهانه وابسته بود و شایستگی را ذیل آن معنا می‌نمود. در صورت برخوردار از شاه از دادگری و تلاش برای تحقق قانون راستی، شهریار مستقر نه یک شخص، بلکه نهاد مقدسی بود که در جهت راستی و تحقق اندیشه نیک از آشه بهره‌مند بود. بیدادگری و بی‌اعتنایی به داد، بخت و پادشاهی را از شهریار می‌گرفت، منشور او را سیاه می‌کرد و شایستگی منصب شاهی را از او سلب می‌نمود. شهریار بی‌داد چونان شیری درنده در مرغزار جلوه می‌کرد که فاقد هرگونه فره می‌بود (نک: اوستا، گاهان، هات ۳۱، بندهای ۹-۱۰: ۱۵-۲۲؛ فردوسی: ۱۳۸۸: ۸۳/۵، بیت ۷۹، ۷۷۰/۳، بیت ۷۷۸، ۱۰۸/۷، ایبات ۲۹-۳۱، ۱۹۰/۸، بیت ۲۸۸۲، ۱۷۱/۷، ایبات، ۵۰۰-۵۰۴).

دادگری، مصداق پویایی حکومت و سرزندگی و دوام جامعه است و حلقه واسطه میان راعی و رعیت است؛ چرا که پادشاهی به‌سپاه (تأمین امنیت)، سپاه به‌خواست (اقتصاد)، خواسته به‌رعیت (جامعه) و رعیت به‌عدل زنده است (عهد اردشیر، ۱۳۴۸: ۱۱۲) از همین منظر، «داد» و ضرورت دادگری است که جایگاه مردمی حکومت و تأیید جمعی حاکمان به‌عنوان مؤلفه‌ای بنیادین در فرهنگ سیاسی ایرانشهر طرح و در برداشتی اسطوره‌ای و تاریخی سامان‌بخش حیات سیاسی، اجتماعی و اقتصادی می‌شود.

در بطن عقاید و اندیشه‌های ایرانی از دو گونه فره؛ یکی فره ایرانی و دیگر فره شاهی یاد شده است (درباره فره نک: یشت‌ها، ۲۵۳۶: ۳۰۹-۳۱۵؛ مجتبیایی، ۱۳۵۲: ۸۱، ۹۲؛ معین، ۱۳۸۴: ۱/۴۱۲). فره ایرانی متعلق به همه ساکنان ایرانشهر و شایستگان ایرانی است. (نک: گات‌ها، ۱۳۸۴: ۱۰۱؛ جلیلیان، ۱۳۹۱: ۲۶) و از آنجا که شاه قبل از شاهنشاهی یک ایرانی است، پس فره ایرانی، مقدم بر فره شاهی است؛ از این رو، براساس ماهیت اکتسابی و غیر دائمی فره شاهان می‌توان چنین استنباط کرد که فره شاهی حاصل اندیشه و عمل فره ایرانی و به یک روایت، حاصل جمع و برون‌داد اراده مردم برخوردار از فره است. شاه از این جهت فرمند می‌شود که فرهمندان (ساکنان ایرانشهر) حق فرهی خود را در حکم امتیاز به‌وی عطا می‌کنند و در پرتو آن از تأیید ایزدی برخوردار می‌شود. اگر بر اساس آنچه هردوت در شرح قدرت‌گیری دیوکس (اولین شاه مادی) می‌آورد و خواست و اقبال مردمی را در این بین مهم می‌شمرد (هرودت، ۱۳۸۴: ۸۸، بند ۹۶) یا در داستان جمشید، به‌عنوان شاهی که فراز و فرود اقبال او با میزان سلوک مردمی و رهیافت دادگری وابسته است به این مسئله نگریسته شود، این تفسیر قابل اعتنا که قدرت‌گیری شاه و فرمندی وی از رهگذر اراده و تأیید مردم فرمند است، طبیعی‌تر جلوه می‌کند. مردم (جامعه) در حکم ضرورت و با هدف برقراری نظم و تداوم ساختار حیات اجتماعی پویا، حقوق سیاسی خود را به شاه واگذار می‌کنند و فرد خردمندی که اکنون شایستگی دادگری پیدا می‌کند در جایگاه حاکم مشروعیت می‌یابد تا نظام حکومتی برپای دارد.

تفسیر اخیر بر اساس پایش داده‌های اساطیری قابل قبول می‌نماید؛ زیرا در عهد جمشید و رویگردانی او از سلوک دادگرایانه، نوعی اقبال عمومی و دعوت بزرگان جامعه از ضحاک (به‌عنوان خویشاوند جمشید که البته - شاید به سبب عدم سکونت در ایرانشهر - فاقد فره بود) مشاهده می‌شود که خود حاکی از ضرورت اقبال جمعی و همراهی یا عدم همراهی فرهیختگان و بزرگان جامعه در قدرت‌گیری یا سلب قدرت شاهان است. همان‌طور که در ماجرای زوال ضحاک، قدرت‌گیری فریدون و همراهی کاوه آهنگر و سپس واگذاری ایرانشهر به ایرج و بعدها نوه دختری او منوچهر نیز این اقبال یا ادبار مردمی قابل پیگیری است. در عهد تاریخی ماد و هخامنشی و سپس اشکانی، که قدرت آنها ماهیت جمعی (کنفدراسیونی) آشکارتری داشت، نیز این اهتمام به جامعه و تعاون امرای قبایل و ساتراپ‌ها در میزان قدرت شاهان پدیده‌ای طبیعی به‌نظر می‌رسد. همان‌گونه که در کنار کارکرد شاهانه رد پای مؤبدان و پهلوانان از عصر اساطیری و سپس وزیر و دیوانیان در عهد تاریخی، خود وجهی تعیین‌کننده است (حیدری نیا، ۱۳۸۶: ۴۴، ۴۵، ۵۱، ۷۰، و مطالب فصل سوم). از این حیث، شاید بتوان چنین استنباط کرد که حکومت در شکل شاهی (مونارکی) آن به‌عنوان شیوه خاص نظام سیاسی در ایران، از همان آغاز مبتنی بر ایتنای به جامعه یا حداقل برگزیدگان جامعه است تا از رهگذر مصالح خلق، حاصل و امنیت و دادگری در حداقل صورت آن تحقق یابد. چنین برداشتی در عصر ساسانی که سازمان سیاسی نهادینه‌تر شد و پادشاهان آن مدعی

احیاگری سنت آریایی و پارسی بودند و از منظر این نوشتار دینوری داده‌های قابل اعتنائتری درباره نگاه مردمی و مقبولیت جمعی ایشان (در دو بعد نظری و عملی) ارائه می‌دهد، عینی‌تر می‌نماید (درباره عصر ساسانی: حیدری نیا، ۱۳۸۶: ۴۰، ۶۸-۷۱، ۸۶-۱۰۴).

اگر چنین برداشتی از سیر تحول نظام اندیشگی درباره مناسبات جامعه و حکومت در ایران- از عصر اساطیری تا دوران تاریخی- با تحول نظام اندیشه سیاسی در دنیای غرب مقایسه شود، آیا این اندیشه به‌ذهن وارد نمی‌شود که نظام ایرانشهری قرون متمادی پیش از تکوین اندیشه‌های مدرن سیاسی در غرب و ضرورت وضع نظریه‌های قرارداد اجتماعی در قرون ۱۶ تا ۱۸ در اندیشه و عمل نگرش مبتنی بر پذیرش مردمی از پدیده قدرت داشته است؟ هم‌چنان که در برداشت هابز، لاک، روسو و دیگر واضعان نظام‌های قراردادی دنیای غرب مطرح است (نک: عالم، ۱۳۷۷: ۱۷۹-۲۰۴؛ وینسنت، ۱۳۷۶: فصول ۳-۶)، آیا مردم ایرانشهر به‌عنوان کسانی که از حقوق سیاسی در لوای فرّه ایرانی برخوردار بودند از سر اندیشه و نیاز نسبت به حاکمان خویش اقبال یا ادبار نشان نمی‌دادند؟ ضرورت احترام به بزرگان جامعه، اعم از بزرگان کشوری و لشکری و دینی از سوی شاه و همراهی مردم جامعه له یا علیه شاه، با این بزرگان در مواقع ضرور، پذیرش اصل مشورت و تعاون در شاهنشاهی از سوی شاه و کسب رضایت آنها با وجود برخورداری از فرّه کیانی (که خود حاصل فرّه ایرانی- مردمی بود) جز به‌معنای اهتمام شاه به جامعه و نمایندگان فکری آن بود؟ تأمین امنیت به کمک سپاه به فرماندهی بزرگان لشکری، اداره صحیح قلمرو به کمک دیوانیان به زعامت وزیر، اهتمام به شهر و تجارت برای تحصیل رضایت خلق و هوششان، رونق کشاورزی و جلب نظر واستریوشان و سالار ایشان و ... آیا جز به‌معنای الزامات مشی حکومت موناکی و عدول از جباریت و مطلق‌گرایی محض است؟

در نگاه مورد ادعا، شاه در کنار مردم است و قدرت و اقتدار خود را از مردم دارد. فرهمند است؛ چون مردم‌دار و از اقتدار مردمی برخوردار است. مورد تأیید خداست؛ چون تأیید مردمی دارد و تداوم تأیید به ماندگاری پایگاه مردمی منوط است. در بُعد نظری این نظام اندیشه‌ای، هر ایرانی از حیث ایرانی بودن، فرهمند و از حقوقی برخوردار است که آن را به شاه دادگر و نیک‌کردار می‌سپرد تا نظام اجتماعی و اخلاقی موجود را تثبیت و تقویت کند. شاه با همه اقتدار، مادامی که در مسیر عدالت و امنیت می‌کوشد فرهمند است. در غیر این صورت، امکان بازپس‌گیری فرّه، بغض مردمی و نفی ایزدی وجود دارد. چنین برداشتی که با بخشی از سلوک شاهان دوران اساطیری و تاریخی ایران مطابقت دارد، پیوستگی حکمت و حکومت و وجه قراردادی نظام حکومتی متعهد به داد و ملزم به ایجاد امنیت را در خود دارد. این مسئله‌ایست که برخی تصورات مبنی بر وجود حکومت مطلقه و جباریت فردی در گذشته سیاسی ایران را نفی یا دست‌کم کاهش می‌دهد.

زمانه؛ زندگی و بینش تاریخ‌نگارانه دینوری

ابوحنیفه احمد بن داود بن وند دینوری، اندیشمند و مورخ قرن سوم هجری در بسیاری از علوم و فنون خبره بود و آثار بی‌شماری تألیف کرده است. (بنگرید به ابن ندیم، ۱/ ۱۳۲؛ یا قوت حموی، ۱/ ۱۱۳؛ دینوری، ۱۳۶۴: مقدمه مترجم، ۱۳-۱۴). دینور زادگاه و کانون پرورش دینوری، شهری آباد بوده و بنا بر گزارش یعقوبی، مبلغ خراج آن پنج میلیون و هفتصد هزار درهم بوده است (یعقوبی، ۱۳۵۶: ۱، ۴۵). ابوحنیفه پیرو مذهب سنت بوده، اما در مقایسه با برخی از هم‌عصرانش تساهل و تسامح بیشتری داشته است؛ از این‌رو، با نحله‌های فکری و عقیدتی مختلف از جمله معتزله، شعوویه و شیعه درگیری نداشته و در برداشت‌هایی تاریخی خود رعایت انصاف و احترام کرده است. دینوری در ریاضیات، لغت، نحو، حکمت، تفسیر منطق، طب، تاریخ، گیاه‌شناسی و نجوم سرآمد بوده و کتاب مهم التباه و رصد زیچ معروف دینوری از جمله مصادیق آن است. (جرجی زیدان، ۱۳۷۲: ۱/ ۱۶؛ کسای، ۱۳۷۷: ۱۳۸).

آغاز جوانی دینوری مقارن با دوران خلافت مأمون تا معتصم و شکوفایی علمی جهان اسلام، عصر رونق اندیشه معتزله، فضای با نشاط فرهنگی و همین‌طور برتری جایگاه عناصر ایرانی در دستگاه خلافت بود، اما عمده دوره زندگی وی در عصر دوم عباسی (۱۳۲-۱۳۳۴/۷۴۹-۹۴۵) سپری شد. غلبه عناصر ترک بر دستگاه خلافت، برتری اهل حدیث در مقابل معتزله، ضعف و فتور سیاسی خلافت و بی‌توجهی به رجال فکری و اجرایی ایرانی، نشاط علمی پیشین را تحت تأثیر قرار داد، اما از بین نبرد (ر. ک: احمدی، ۱۳۸۶: ۷-۸). شخصیت علمی و فکری دینوری در شرایط مذکور و در بستر فرهنگی عراق، به‌ویژه شهرهای کوفه و بصره به‌بار نشست. عمده آثار دینوری از میان رفته است، اما ابقای اخبار الطوال اثر تاریخ‌نگارانه وی از این حیث که دانش و بینش او را در مواجهه با تحولات عصر خویش نشان می‌دهد، شناخت شخصیت و مشی فکری او را امکان‌پذیر کرده است. بر این اساس، تردیدی نیست که دینوری با رویکرد عقلانی، واقع‌گرایی، مدارا طلبی و البته با اصل قراردادن تاریخ ایران به‌تاریخ پرداخته و در سراسر اخبار الطوال علقه وی به تاریخ ایران قابل پیگیری است (نک: جلیلیان، ۱۳۹۱: ۳۱-۴۰).

اخبار الطوال، تاریخی عمومی مختصر در سه بخش؛ تاریخ انبیا، تاریخ ایران عصر ساسانی و رومی‌ها و تاریخ دوره اسلامی با تأکید بر جنگ‌های عرب و عجم، فتوحات اسلامی، برخی وقایع مهم دوران خلافت علی (ع) واقعه کربلا تاریخ عراق ... و تاریخ مختصر بنی‌عباس تا مرگ معتصم است. دینوری در پرتو روشی بدیع و جالب به تاریخ پرداخته که از جمله ویژگی‌های آن، رعایت پیوستگی زمانی در تاریخ، گزینش اخبار بر پایه نوعی مفهوم جهانی، نگاه بسیط در ذکر رخدادها و جنبش‌ها، گزارش روایی پیوسته، به‌کارگیری شعر در فهم بهتر تاریخ و تأکید بر رخدادهای مربوط به ایران، چه در شرح تاریخ انبیا و چه شرح تاریخ‌شناسانه تحولات دوران اسلامی است. (نک: خضر، ۱۳۸۹: ۱۸۵-۱۸۶؛ زین العابدینی، ۱۳۸۸: ۲۰۹).

تاریخ دینوری را می‌توان تاریخ‌نگاری‌ای جهانی و در عین حال آغازگر تاریخ‌نگاری عمومی دانست. با

وجود ارائه اطلاعات مفید درباره عصر اموی، در کتاب خود گرایش به بنی عباس دارد و البته تاریخ خود را با رنگ و روی ایرانی و اهتمام به عراق، حسب پیشینه قبل از اسلام آن، نوشته است. در بیان اسطوره‌های ایرانی، سعی بلیغی در هم‌نوا کردن آنها با داستان‌های انبیاء کرده و چنان‌که مورد تأکید برخی از محققان قرار گرفته در جای جای اثر خویش علقه‌های ایرانی خود را نشان داده است. (نک: آئینه‌وند، ۱۳۷۷: ۱۳۹/۱-۱۴۰؛ روزنتال، ۱۳۶۶: ۱۵۵؛ زین العابدینی، ۱۳۸۸: ۲۰۹-۲۰۶؛ جلیلیان، ۱۳۹۱: ۲۵-۴۱). اهتمام به اندیشه سیاسی ایرانی و تفقد به ضرورت رعایت حال رعایا از سوی حاکمان در تلفیقی از نگاه تاریخی اسطوره‌ای و آنچه در این نوشتار با عنوان جایگاه مردمی حکومت از آن یاد شده است، نیز در همین جهت موضوعیت پیدا می‌کند.

دینوری و انگاره‌های ایرانی در تاریخ‌نگاری

دینوری تاریخ ایران را به گونه‌ای روایت می‌کند که تاریخ انبیا و فرمانروایان دیگر مناطق را در پرتو آن می‌آورد. بیش از یکصد صفحه از اخبار الطوال به تاریخ ساسانی‌ها اختصاص یافته و علقه ایرانی و تمرکز نگاه مؤلف به ایران در شرح تاریخ اسلام نیز کاملاً آشکار است. اهم مواردی که ایران‌محوری را در بینش تاریخ‌نگارانه دینوری در خود دارد، می‌توان در موارد زیر جست‌وجو کرد:

۱. برجستگی جایگاه ایران در طرح تاریخی دینوری؛ به نظر می‌رسد جهان ایرانی است که دال مرکزی اندیشه دینوری را مدیریت می‌کند. بر این اساس، دگرگونی‌های تاریخی دیگر اقوام و ملل را در ذیل این نگرش طرح می‌کند (نک: دینوری، مقدمه مترجم، ۲۱، ۳۳-۳۸)، تمرکز دینوری بر تاریخ ساسانیان، عراق و خراسان همواره آشکار است (روزنتال، ۳۶۶، ۱/ ۱۵۵؛ جلیلیان، ۱۳۹۱: ۳۱-۳۹).
۲. تلاش در جهت هم‌نوایی میان اسطوره‌های عقیدتی ملل یهودی - مسیحی، هم‌سانی تاریخی سیر تحول خلقت و تقسیم‌بندی‌های قومی - ملیتی را می‌توان سیاست آگاهانه او برای طرح برتری نگرش‌های ایرانی با رنگ و روی اسلامی دانست (دینوری، ۱۳۸۱: ۲۶-۳۸). البته، روزنتال ضمن تأکید بر ضرورت‌های حاصل تحول و تطور داخلی اسلام، این نگره را اثرپذیری وی از الگوهای تاریخ‌نگاری مسیحی یونانی - سریانی می‌داند (روزنتال، ۱۳۶۶: ۱/ ۱۱۰-۱۱۱)، اما با هر تأثیری، سهم ایران‌گرایی در این تلفیق از سوی دینوری برجسته است (روزنتال، ۱۳۶۶: ۱۱۰، ۱۵۵). گفتنیست که دینوری با استناد به قول ابن مقفع، انطباق اسطوره‌های ایرانی با عقاید سامی را حاصل نادانی ذکر می‌کند (دینوری، ۱۳۸۱: ۳۰-۳۱).
۳. با مرکزیت بخشیدن به عراق به عنوان کانون قدرت ساسانیان و انطباق آن با لفظ و مفهوم ایران و با گره زدن اسطوره سامی - پارسی به یکدیگر؛ برتری دو مفهوم جغرافیای ایرانی و قومیت ایرانی را برجسته می‌کند (دینوری، ۱۳۸۱: ۲۶).
۴. از ایران، ایرانیان و ایرانشهر یاد می‌کند و محل استقرار و کانون عمل آنها را از عراق می‌داند (دینوری، ۱۳۸۱: ۲۶، ۳۵).

۵. جم؛ ناجی ایرانی‌ها در چالش‌های فی مابین دیگر آریایی‌ها و عامل خروج ایرانیان از ظلمت و نماد فرّ و زندگی؛ در همسان‌سازی سیر تحول تاریخ و قومیت در دنیای آغازین جایگاه ویژه‌ای می‌یابد و به‌عنوان نخستین شاهی است که: «پایه‌های سلطنت را استوار» کرد، «نشانه‌های شاهی» را پدید آورد و «نوروز را جشن گرفت» (دینوری، ۱۳۸۱: ۲۶).

۶. پراکندگی اقوام و ملل در مناطق جهان را با افسانه اختلاف زبان‌ها طرح می‌کند و بالطبع، همانند برتری جغرافیایی مکان استقرار فرزندان سام (که از زمان جم نظام شاهی گسترده‌اند) برتری زبانی آنها را نیز طرح می‌کند. از این حیث، شاید نوعی پاسداشت زبان و ادب پارسی در دوره اسلامی و اوج نهضت شعوبی ایرانیان را که در خراسان بزرگ در قالب امارت‌ها در حال نهادینه شدن بود، مورد نظر داشته است (دینوری، ۱۳۸۱: ۲۷).

۷. توجه به جایگاه «فریدون» که او را با «نمرود» انطباق می‌دهد، به‌عنوان؛

- نابودگر ضحاک، نماد ظلم و ستم و بیدادگری و فرمانروایی با قومیت سامی (در روزگار بی‌اعتنایی دستگاه خلافت به عناصر ایرانی و اهتمام به رجال ترک و عرب)؛

- اهتمام به علم و فرهنگ، به‌ویژه علم نجوم؛

- دارای پادشاهی با ثبات و غالب بر باختر و خاور زمین،

- برگزیدن هفت خاندان برتر که لقب «کوهبارین» یا برگزیدگان داشتند (دینوری، ۱۳۸۱: ۳۰، ۳۲).

۸. مقاومت عناصر ایرانی در مقابل ضحاک با طرح عملکرد وزیر وی «ارمیاییل» که با نکشتن برخی جوانان و اعزام آنها به کوهستان - و طرح افسانه پیدایش کردها - زمینه‌های پیروزی فریدون را در سال‌های آتی فراهم آورد (دینوری، ۱۳۸۱: ۲۹).

۹. تقابل میان ایران و توران، چه در قالب مواجهات منوچهر و نوه‌اش زاب با افراسیاب و چه شاهان ساسانی با ترکان در موارد عدیده (دینوری، ۱۳۸۱: ۳۵، ۸۴-۸۶، ۹۴، ۹۶، ۱۱۳).

۱۰. اهتمام به‌اندیشه آبادگری شاهان ایرانی و سلوک نیک ایشان در ملکداری. برای نمونه:

- زاب و اصلاح ویرانی‌های عهد افراسیاب و احیای رودها، قنات‌ها و منابع آب/آبادانی شهرها و دژهای ویران/ساخت شهر طیسفون (دینوری، ۱۳۸۱: ۳۵).

- کیکاوس: «... بر نیرومندان سخت گیر و بر ناتوانان مهربان بود و مردی پسندیده و مغرور بود...» (دینوری، ۱۳۸۱: ۳۷).

- برگرداندن اسرای بنی‌اسرائیل به‌دستور «بهمن پسر اسفندیار» (دینوری، ۱۳۸۱: ۵۱). (گویی بهمن و کورش را یکی گرفته است ... خلط اسطوره و تاریخ)

- ساسان پسر بهمن: «... مردی خردمند و با فرهنگ و فضیلت بود و او پدر بزرگ سلسله ساسانی است...» (دینوری، ۱۳۸۱: ۵۲).

- اردشیر: «...آئین شاهان و امور و سنت‌های شاهی را مرتب کرد و آن را استوار نمود و همه کارهای کوچک و بزرگ را بررسی کرد و هر چیز را در جایگاه خود قرار داد...» (دینوری، ۱۳۸۱: ۷۱)
- بهرام گور: ضمن برآوردن خواسته بزرگان «...شرط کرد که دادگری و شیوه پسندیده داشته باشد» (دینوری، ۱۳۸۱: ۸۴).
- رعیت‌داری وی و رونق اقتصادی عهد بهرام گور (دینوری، ۱۳۸۱: ۸۵).
- اصلاحات انوشیروان و اهتمام به ضعیفان و معافیت‌های مالیاتی... (دینوری، ۱۳۸۱: ۱۰۰).
- حسن رفتار هرمز و تلاش برای اصلاح کار رعیت (دینوری، ۱۳۸۱: ۱۰۷).
۱۱. شهر و شهرسازی به واسطه شاهان ایرانی، به ویژه ساسانیان
اردشیر (۶شهر)؛ شاپور (جندی‌شاپور)؛ شاپور دوم (انبار، شهری در حوالی شوش، آبادانی نصیبین)؛ فیروز (رام فیروز یا شهر ری، بار فیروز یا اردبیل)؛ قباد و انوشیروان (دینوری، ۱۳۸۱: ۷۲، ۷۳، ۷۴، ۷۵، ۷۶، ۸۷، ۹۵، ۹۷، ۱۰۲).
۱۲. استفاده از اصطلاحات و مفاهیم فارسی همچون: «ایران‌شهر، شاهنشاه، شاهان شاه، دای، دهگان، سرای شمره، شهریار» (دینوری، ۱۳۸۱: ۲۳، ۳۵، ۷۰، ۸۶، ۹۴، ۱۰۰، ۱۱۴).
۱۳. اشاره به ظهور رزتشت در زمان شاهی گشتاسب و به‌صراحت وی را پیامبر نامیدن (دینوری، ۱۳۸۱: ۴۹).
۱۴. مقابله شاپور دوم با اعراب غسانی و شدت عمل وی و گرفتن لقب ذوالاکتاف (دینوری، ۱۳۸۱: ۷۵).
۱۵. ضرورت آموزش ادب فارسی در کنار ادب عربی به بهرام گور (تأکید بر اهمیت زبان و ادب فارسی) (دینوری، ۱۳۸۱: ۷۸).
۱۶. نقد رفتارهای بیدادگرایانه شاهانی چون یزدگرد بزهکار در جهت تأکید بر سلوک نیک و روش‌های مثبت ملکداری (دینوری، ۱۳۸۱: ۸۳).
۱۷. از جنگ‌های مسلمانان با ایرانیان با عنوان جنگ‌های «اعراب و ایرانیان» یاد می‌کند (دینوری، ۱۳۸۱: ۱۴۲).
۱۸. اشاره به طمع مالی اعراب در حمله به ایران در آغاز فتوحات اسلامی (دینوری، ۱۳۸۱: ۱۴۶-۱۴۷).

دینوری و ماهیت مردمی حکومت

در شرح مناسبات جامعه و حکومت در فرهنگ سیاسی ایران زمین و منظومه سیاسی - اجتماعی که در بُعد نظری و امدار اسطوره‌ها و حماسه‌ها و از حیث عملی نماد همواری مناسبات میان شاه و رعایاست، از باز بودن شیوه تفسیر برای ارجمندی جایگاه مردم در تکوین و تحول حکومت در عرصه ایران‌شهر سخن گفته شد. در کنار موارد مبحث پیشین که جایگاه ایران و ایرانی را ارج می‌نهد در اینجا در چند بند

مصادیق برجسته‌تر این جایگاه در برداشت دینوری به‌عنوان مورخی با بینش ایران‌محور طرح می‌شود تا تأییدی بر تفسیر مذکور باشد.

۱. مردم فارس هنگامی که کیکاوس ستمگری و سرکشی و جسارت نسبت به خدا آشکار ساخت، او را ناستوده دانستند و دربارهٔ خلع او از پادشاهی رایزنی کردند... (دینوری، ۱۳۸۱: ۳۸).
اشاره دارد به:

- خدا پرستی ایرانی‌ها؛

- اثرگذاریشان در تعیین و تعویض حاکم؛

- رایزنی و مشورت آنها در انجام امور.

۲. «... مردم فارس بزرگان و اشراف خود را جمع کردند تا مردی از فرزندزادگان کیقباد را برای پادشاهی برگزیند و آنان لهراسب پسر... برگزیدند و برخود پادشاه ساختند» (دینوری، ۱۳۸۱: ۴۸).

۳. در اشاره به بد رفتاری یزدگرد (بزه‌کار) متذکر می‌شود: «بزرگان ایران به‌علت بد رفتاری یزدگرد و رفتار ناپسندیده‌اش پیمان بستند که هیچ یک از پسران او را به پادشاهی انتخاب نکنند» (دینوری، ۱۳۸۱: ۸۳).

۴. ضمن بیان جوانمردی بهرام‌گور و آشنایی او با ادب پارسی و عربی، در هنگام روی آوردن او به خوشگذرانی و عدول از داد از سرزنش رعیت نسبت به او یاد کرده و در ادامه به این مهم اشاره می‌کند که در نتیجهٔ اعتراض موجود «... شرط کرد که دادگری و شیوه پسندیده داشته باشد...» (دینوری، ۱۳۸۱: ۸۴).

۵. در بیان رعیت‌داری بهرام در ادامهٔ سلطنت از تقسیم نیمی از غنایم میان تنگدستان و بینوایان و نیم دیگر میان لشکریان یاد می‌کند و از رونق اقتصادی و ضرورت اهتمام به حال رعیت گزارش می‌دهد (دینوری، ۱۳۸۱: ۸۵).

۶. اشاره به تندخویی هرمز و اقبال و حمایت مردمی از فیروز به‌جای هرمز پسران بهرام‌گور، پس از کمک گرفتن از هیاطله «... و بیشتر مردم ایران هم از او پیروی کردند و او را شایسته‌تر از هرمز دیدند که هرمز تندخو و شرور بود...» (دینوری، ۱۳۸۱: ۸۷)

۷. «... فیروز خراج را از مردم برداشت و به کارگزاران خود نوشت با مردم نیکو رفتار کنند (توجه به مردم بنا به ضرورت) ...» (دینوری، ۱۳۸۱: ۸۷).

۸. بیان نقش مردم در مقابلهٔ فیروز با ترکان و شکست و قتل وی؛ همراهی مردمی در سرکوبی دشمن. شوخر وزیر فیروز «... مردم را برای خونخواهی پادشاه ترغیب کرد و تمام لشکریان و عموم مردم با او همراهی کردند...» (دینوری، ۱۳۸۱: ۸۸).

۹. «... ایرانیان سخت خشمگین شدند و تصمیم به کشتن قباد گرفتند... و او را از پادشاهی عزل کردند و به زندان افکندند...» خشم مردمی در ماجرای شروع آئین مزدک و گرویدن قباد به وی (دینوری، ۱۳۸۱: ۹۴).

۱۰. در سخنان طولانی هرمز در آغاز سلطنت که مفصل و دقیق (و به احتمال از روی اسنادی موثق) آورده است به جایگاه مردم اهتمام ویژه دارد: «ای مردم خداوند ما را به پادشاهی اختصاص داد... ای مردم بدانید که سیاست ما توجه نسبت به نیرومندان در بالا بردن مقام ایشان است نه چیرگی بر ایشان و مهربانی بر ناتوانان و دفاع از ایشان و جلوگیری از نیرومندان که نسبت به ایشان ستم روا ندارند...». «ای مردم کارهایی را که به ظاهر شبیه یکدیگرند تشخیص دهید...». «... و اما عدل و دادگری که ما برای رسیدن به آن می‌کوشیم و به صلاح ما و شما خواهد بود...» (دینوری، ۱۳۸۱: ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۰۵). «و ای مردم بدانید که ما میان تازیانه و شمشیر خود جدایی افکنده‌ایم و آن دو را با حوصله و روش پسندیده به کار بریم...» (دینوری، ۱۳۸۱: ۱۰۶).
۱۱. از حسن رفتار هرمز و تلاش وی برای اصلاح کار رعیت (دینوری، ۱۳۸۱: ۱۰۶) می‌آورد و از توصیه اکید به بهرام چوبین برای دادگری به هنگام اعزام او به جنگ در برابر ترکان یاد می‌کند (دینوری، ۱۳۸۱: ۱۰۹).
۱۲. به رسمیت نشناختن پادشاهی بهرام چوبین از سوی مردم با بیان داستان پیرزنی که بهرام در خانه‌اش بیتوته کرده بود با عبارتی از قبیل: «... گفت نادان احمقی است که ادعای پادشاهی می‌کند» (دینوری، ۱۳۸۱: ۱۲۴).
۱۳. مقابله فرماندار قومس در برابر بهرام چوبین علیرغم لطف بهرام به وی به سبب شورش بودن وی در مقابل شاه (دینوری، ۱۳۸۱: ۱۲۴).
۱۴. در بیان تاریخ سلطنت انوشیروان با ذکر اهتمام بلیغ او به علم و حکمت و توجه به احوال ادبا و حکما، از اعتنای او به حال رعیت، آبادانی و اصلاح و شهرسازی وی و تلاش برای دادگری و توصیه مؤید در این خصوص یاد می‌کند (دینوری، ۱۳۸۱: ۱۰۰-۱۰۳).
۱۵. به کرات گفت‌وگوهای میان شاه با پسران و یا دیگر بزرگان را به نحوی که گویی از روی اسناد مستندی گزارش می‌دهد، آورده که در گفت‌وگوها که به صورت نقل قول مستقیم است، جایگاه مردمی و ضرورت اعتنای بدان کاملاً آشکار است (دینوری، ۱۳۸۱: ۹۹-۱۰۳، ۱۱۳، ۱۳۸-۱۴۰). از جمله در گزارش رد و بدل شدن پیام‌های میان پدر و پسر (خسرو پرویز و شیرویه) از زبان شیرویه از ظلم و بیدادگری خسرو نسبت به مردم و نارضایتی ایشان یاد می‌کند (دینوری، ۱۳۸۱: ۱۳۸).
۱۶. گزارش تلاش مردمی در خلع خسرو پرویز: «... چون مردم کشور چنین دیدند با یکدیگر رایزنی کردند و تصمیم بر خلع پرویز و به پادشاهی رساندن پسرش شیرویه گرفتند...» (دینوری، ۱۳۸۱: ۱۳۷).
۱۷. تأکید بر جایگاه هفت خاندان برتر در ایران قبل از اسلام، ماهیت ملوک الطوائفی حکومت ایشان که ضرورت هم‌نوایی بزرگان جامعه و به تبع آن، رعایای مناطق مختلف را در خود دارد (دینوری، ۱۳۸۱: ۳۲ و ۶۸).

۱۸- تأکید بر آبادانی و شهرسازی، عمران، علم ورزی و اهتمام شاهان به فرهنگ و ادب که در مبحث قبلی بدانها اشاره شد و در جای خود همواری مناسبات جامعه و حکومت و ضرورت رعایت حال آنها را در خود دارد (دینوری، ۱۳۸۱: ۷۲، ۷۳، ۷۵، ۷۶، ۸۷، ۹۵، ۹۷، ۱۰۲).

۱۹. بدبینی به قیام مانی و مزدک، به احتمال از جهت برهم زدن نظم اجتماعی و عدول از مبانی پذیرفته شده در منظومه فکری مستور در فرهنگ سیاسی ایرانشهر. وی از فریب مردم توسط مانی و خشمگینی ایرانیان به مزدک و قباد یاد می‌کند که او را از پادشاهی عزل کرده و به زندان افکندند (دینوری، ۱۳۸۱: ۷۳، ۹۴).

۲۰. در مواردی چندگویی که از متون مستند و اسنادی معتبر گزارش می‌کند، در قالب نقل قول مستقیم، اقوالی را از شاهان ساسانی ذکر می‌کند که ضرورت اعتنا به احوال مردم، صلح‌جویی و رعایت مدارا در آن آشکار است؛ برای نمونه، نامه انوشیروان به فرماندار تیسفون در ماجرای شورش پسرش انوش‌زاد؛ مواظبت از کوتاهی و مبالغه نظامیان در نامه بابک پسر نهروان، رئیس دیوان لشکر به انوشیروان؛ نامه مفصل و چهار صفحه‌ای به بیان هرمزد در آغاز سلطنت و پس از مرگ انوشیروان در خطاب به مردم که در آن «بردباری را مایه پایداری پادشاهی و خرد قوام دین و دوستی و مدارا اساس پادشاهی...» آورده و در ادامه از نیازهای متقابل مردم و حکومت نسبت به هم سخن گفته و در جایی از عدل و دادگری به عنوان صلاح مردم و برابری و یکسانی آنها در برابر سلطنت یاد می‌کند؛ اهتمام خسرو پرویز به عدول از ستم و سرکشی و از پناه و تکیه‌گاه بودن حکومت برای مردم و یاد کردن سخنرانی وی در ایوان مدائن؛ ذکر مفاد نامه شیرویه به پدر که سرکشی و باج‌گیری او از مردم را به انتقاد گرفته و پاسخ خسرو پرویز به وی. (دینوری، ۱۳۸۱: ۹۸-۱۰۰، ۱۰۱-۱۰۳، ۱۱۳، ۱۳۸-۱۴۰).

نتیجه‌گیری

فرهمندی ایرانشهر و برخورداری ساکنان آن از فره، در کنار فره‌شاهی و تأیید الهی، قدرت، ضرورت دادگری، خردگرایی، به‌ورزی، نیک‌سیرتی و عدول از بیداد در اعمال حکومت (در کنه اسطوره‌ها و حماسه‌ها تا کارکردهای نظام حکومتی در ادوار تاریخی) این اندیشه را به ذهن متبادر می‌کند که تکوین قدرت شاهی و برخورداری آن از فره ایزدی مسئله‌ای پسینی است و با توافق و تأیید مردمی به دست می‌آید. مردم فرهمند ایرانشهر، براساس نیازها و شرایط مستقر، به نحوی قابل قیاس با آنچه در نظریه‌های قرارداد اجتماعی دوران جدید تاریخ اندیشه سیاسی غرب مطرح شده است، حقوق سیاسی و به اصطلاح فرهی خود را در وجه سیاسی به فردی خردمند و نیک‌سیرت عطا می‌کنند و از رهگذر آن، فرد برگزیده از شایستگی، مقام شاهی و از «اشه» (ارته) برخوردار می‌شود.

از همین‌رو، دینوری مورخی که در بینش تاریخ‌نگارانه خویش، با علقه ایرانی به تاریخ ایران، اسلام و

جهان پرداخته و نوعی ایران‌محوری را در پردازش تاریخ به کار گرفته است، به‌عنوان تاریخ‌نگاری که در عصر تدوین تمدن اسلام و تکوین تاریخ‌نگاری اسلامی زیسته است در بیان اسطوره‌ها و تاریخ ایران باستان اشاره‌هایی قابل پیگیری در مناسبات جامعه و حکومت نشان داده‌است. نگرش ایران‌محورانه دینوری مصدق این است که نسبت میان جامعه و حکومت، نسبت صرف فرودست - فرادست نبوده و مردم به‌عنوان رکن اساسی تعیین مشروعیت، مورد توجه حاکمان بوده و در مواقع ضرور نقش اثرگذار خود را ایفا کرده‌اند. دینوری در ساحت بررسی اسطوره‌ها، هم‌نوایی جامعه و حکومت را به‌نحوی تبیین می‌کند که جایگاه مردمی و جاهت عرفی و سپس قدسی شاهان ایرانی در آن مبرهن است. افزون بر آن، در ساحت تاریخی، به‌ویژه در شرح تاریخ ساسانیان، انگاره‌های هم‌گرایانه قابل توجهی نیز در این طریق ارائه می‌دهد. تبیین تاریخ ایران در بینش تاریخی دینوری به‌گونه‌ایست که می‌توان جایگاه مردمی حکومت را در بستر اندیشه‌های ایران‌شهری از آن استنباط کرد و الگویی کارآمد را برای جامعه امروز، از حیث ضرورت اعتنای حاکمان به‌مصلح و منافع مردم از آن استخراج کرد.

منابع

- آئینه‌وند، صادق (۱۳۷۷). علم تاریخ در گستره تمدن اسلامی. ۱ جلد. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- اوستا کهن ترین سرودها و متن‌های ایرانی (۱۳۸۵). گزارش و پژوهش جلیل دوستخواه. تهران: مروارید.
- ثاقب‌فر، مرتضی (۱۳۷۷). کتاب شاهنامه فردوسی و فلسفه تاریخ ایران. تهران: قطره و معین.
- جلیلیان، شهرام (۱۳۹۱). ایران‌گرایی در اخبار الطوال ابوحنیفه دینوری. پژوهش‌نامه تاریخ اجتماعی و اقتصادی، ۱(۲)، ۲۵-۴۲.
- حیدری‌نیا، صادق (۱۳۸۶). شهریار ایرانی: دیباچه‌ای بر نظریه‌ی سیاست در ایران. تهران: مؤسسه تحقیقات و توسعه علوم انسانی.
- خضر، عبدالعلیم عبدالرحمن (۱۳۸۹). مسلمانان و نگارش تاریخ: پژوهشی در تاریخ‌نگاری اسلامی. ترجمه صادق عبادی. تهران: سمت.
- دین‌کرد (درسامه‌ی دین مزدایی) (۱۳۸۴). تدوین آذرفرینغ پسر فرخزاد و آذریاد پسر امید، کتاب سوم، آواستاری، آوانویسی، یادداشته‌ها و ترجمه‌ها از فریدون فضیلت. تهران: انتشارات مهرآیین.
- دینوری، ابوحنیفه احمدبن داود (۱۳۸۱). اخبار الطوال. ترجمه محمود مهدوی دامغانی. چاپ پنجم. تهران: نشر نی.
- رستم‌وندی، تقی (۱۳۸۸). اندیشه ایرانشهری در عصر اسلامی: بازخوانی اندیشه سیاسی حکیم ابوالقاسم فردوسی، خواجه نظام‌الملک طوسی و شیخ شهاب‌الدین سهروردی. تهران: امیرکبیر.
- روزنتال، فرانتس (۱۳۶۶). تاریخ تاریخ‌نگاری در اسلام. ترجمه اسد الله آزاد. ۱ جلد. چاپ دوم. مشهد: مؤسسه چاپ و نشر آستان قدس رضوی.
- زیدان، جرجی (۱۳۷۲). تاریخ و تمدن اسلام. ترجمه علی جواهر کلام. چاپ پنجم. تهران: امیرکبیر.
- زین‌العابدینی، رمضان (۱۳۸۸). تاریخ نگاران و مکتب‌های تاریخ‌نگاری در اسلام (شناخت منابع و مأخذ در اسلام). تهران: چاپخش.
- شبانکاره‌ای، محمدبن علی (۱۳۶۳). مجمع الانساب فی التواریخ. تصحیح میرهاشم محدث. تهران: امیرکبیر.
- طباطبایی، جواد (۱۳۸۵). درآمدی فلسفی بر تاریخ اندیشه سیاسی در ایران. چاپ هشتم. تهران: کویر.
- طبری، محمدبن جریر (۱۳۶۲). تاریخ طبری. ترجمه ابوالقاسم پاینده. ۱۳ جلد. تهران: اساطیر.
- عالم، عبدالرحمن (۱۳۷۷). بنیادهای علم سیاست. چاپ چهارم. تهران: نشر نی.
- عهد اردشیر (۱۳۴۸). پژوهش احسان عباس. ترجمه محمدعلی امام شوشتری. تهران: انجمن آثار ملی.
- غزالی، ابومحمد (۱۳۵۱). نصیحه الملوک. تصحیح جلال‌الدین همائی. تهران: انجمن آثار ملی.
- فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۸۷). شاهنامه: بر اساس نسخه آکادمی علوم شوروی چاپ ۱۹۶۶. ۱۰ جلد. چاپ دوم. تهران: کاروان.
- کسائی، نورالله (۱۳۸۳). منتخب النصوص التاریخیه و الجغرافیه. چاپ سوم. تهران: سمت.
- گات‌ها (۱۳۸۴). دو گزارش از ابراهیم پورداوود. تهران: اساطیر.
- مجتبایی، فتح‌الله (۱۳۵۲). شهر زیبای افلاطون و شهریاری آرمانی در ایران باستان. تهران: انجمن فرهنگ ایران.

- مجمّل التواریخ و القصص (۱۳۱۸). تصحیح ملک الشعراى بهار. تهران: کلاله خاور.
- محمدى ملایری، محمد (۱۳۷۹). تاریخ و فرهنگ ایران در دوران انتقال از عصر ساسانى به عصر اسلامى. تهران: شرکت انتشارات علمى و فرهنگى.
- مشکور، محمد جواد (۱۳۶۳). ایران در عهد باستان (در تاریخ اقوام و پادشاهان پیش از اسلام). چاپ چهارم. تهران: انتشارات اشراق.
- معین، محمد (۱۳۸۴). مزدیسنا و ادب پارسی. به کوشش مهین دخت معین. چاپ چهارم. تهران: دانشگاه تهران.
- مهر، فرهنگ (۱۳۸۴). دیدى نواز دینى کهن (فلسفه زرتشت). چاپ ششم. تهران: جامی.
- نظام الملک، طوسى (۱۲۸۴). سیاستنامه. به کوشش جعفر شعار. چاپ دوازدهم. تهران: شرکت سهامى کتابهای جیبى.
- وینسنت، اندرو (۱۳۷۶). نظریه‌های دولت. ترجمه حسین بشیریه. چاپ دوم. تهران: نشر نی.
- هرودت (۱۳۸۴). تاریخ هرودت (نشر دیجیتالی)، کلیو. با مقدمه، توضیحات و حواشی هادی هدایتی. ۱ جلد. چاپ دوم. تهران: دانشگاه تهران.
- یاقوت حموی، یاقوت بن عبدالله (۱۳۸۱). معجم الادباء. ترجمه و ویرایش عبدالمحمد آیتی. ۱ جلد. تهران: سروش.
- یشتها (۲۵۳۶). گزارش ابراهیم پورداوود. به کوشش ابراهیم فره‌وشی. ۲ جلد. تهران: دانشگاه تهران.
- یعقوبی، احمد بن اسحاق (۱۳۷۱). تاریخ یعقوبی. ترجمه محمد ابراهیم آیتی. تهران: شرکت انتشارات علمى و فرهنگى.